

۱۳۹۰ ۳۸۸

فروپ چگونه خرب شد؟

دکتر صادق زیباکلام

www.ketab.ir

زیباکلام، صادق، ۱۳۲۷ -	سرشناسه
غرب چگونه غرب شد / صادق زیباکلام.	عنوان پدید آورنده
تهران: روزنه، ۱۳۹۴.	مشخصات نشر
۲۹۶ ص.	مشخصات ظاهری
۹۷۸-۹۶۴-۳۳۴-۵۷۷-۸	شابک
فیفا	وضعیت فهرست نویسی
تمدن غرب -- بررسی و شناخت	موضوع
عقب ماندگی -- ایران -- علل	موضوع
روشنگری -- تأثیر	موضوع
اسلام و غرب	موضوع
تجدد -- ایران -- تاریخ -- قرن ۱۳ ق. - ۱۴	موضوع
آمریکاستیزی -- ایران	موضوع
اروپا -- تاریخ	موضوع
اروپا -- روابط خارجی -- ایران	موضوع
ایران -- روابط خارجی -- اروپا	موضوع
ایران -- سیاست و حکومت -- قرن ۱۳ ق. - ۱۴	موضوع
۱۳۹۴ خ ۴ / ۲۴۵ CB	رده ی کنگره
۹۰۹/۰۹۸۲۱	رده ی دی سی
۶۱۲۰۸۴۵	شماره ی شناسایی



غرب چگونه غرب شد؟
دکتر صادق زیباکلام

صفحه آرا: اکرم مداح

چاپ اول: ۱۳۹۵

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۷۵۰۰ تومان

چاپ و صحافی: شادرنگ

آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی شیرازی جنوبی، پلاک ۲۰۲، واحد ۳

تلفن: ۸۸۸۵۳۶۳۱-۸۸۸۵۳۷۳۰ نمابر: ۸۶۰۳۴۳۵۹

سایت: www.rowzanehnashr.com

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۴-۵۷۷-۸ ISBN: 978-964-334-577-8

تمام حقوق مادی و معنوی اثر برای ناشر محفوظ است

تهراند

پیشگفتار

مقدمه

فصل ۱: ما و غرب: روایت یک کج فهمی تاریخ

فصل ۲: غرب قبل از رنسانس

فصل ۳: رنسانس ۱۳۰۰ - ۱۶۵۰

فصل ۴: نهضت اصلاح دینی یا رفرماسیون ۱۵۱۷ - ۱۶۰۰

فصل ۵: انقلاب تجاری، عصر سفرهای دریایی و تولد بورژوازی. ۱۶۰۰-۱۴۰۰

فصل ۶: ظهور دولت های مطلقه: وستفالیای تولدملت - کشور ۱۸۰۰-۱۶۰۰

فصل ۷: عصر روشنگری ۱۸۰۰-۱۶۵۰

فصل ۸: تأثیرات اجتماعی روشنگری

فصل ۹: روشنگری و انقلاب علمی

پیشگفتار

بگذارید با طریقی این موضوع را که اساساً چه شد که من به فکر نوشتن این کتاب افتادم شروع کنم. یکی از اساتید دکتراى علوم سیاسى درسى است به نام «مسائل سیاسى روز» که همچون دیگر دروس دکتراى علوم سیاسى «من درآوردی»، «وقت تلف کن» و بی پایه و اساس است. حدود سالی است که تدریس آن بر عهده من افتاده است. من هم فکر کردم که دست کم سعی کنم یک کار مفیدتر در آن یکی دو ساعت انجام دهم. از آنجاکه بسیاری از فارغ التحصیلان رشته سیاسى با این تصور که علوم سیاسى «علم» است، فارغ التحصیل میشوند این پرسش که به راستى «ذات علوم سیاسى چیست؟» را جایگزین «مسائل سیاسى» روز کرده ام. از نظر زمانى اتفاقاً این پرسش در مقطع جالبی دارد برای دانش ورانان مطرح مى شود. در مقطعى که آنها پس از کم و بیش یک دهه که علوم سیاسى را خوانده اند و حالا در آستانه آخرین مرحله هستند، دارند به پرسشى مى پردازند که شاید سال پیش که دانشجوی سال اول لیسانس بودند باید براى شان مطرح مى شد. پس پرداختن به این پرسش که «علوم سیاسى آیا علم است یا چه هست؟» رسیدیم به موضوع خود علم و اینکه اساساً این بت عیار، و اعتقاد به درستی آن از چه زمانى متولد شد؟ در خلال این بحث ها بود که من به تدریج متوجه شدم از برخى استثناها که بگذریم، سطح یا حجم دانش کلاس پیرامون غرب و مباحثى همچون «رنسانس، نهضت اصلاح دینى، انقلاب تجارى یا مرکانتالیزم، عصر سفرهای دریایی و

کشف قاره آمریکا، عصر روشنگری، و... چقدر نازل و نزدیک به صفر است. به تدریج متوجه این موضوع شدم که اگرچه پذیرش سخت بود، اما واقعیت تلخ آن بود که حجم دانش فارغ التحصیلان دوره دکترای علوم سیاسی ما از تحولات تاریخی و سرنوشت ساز اروپا - تحولاتی که لاجرم بر سرنوشت ما در ایران نیز تأثیرگذار بوده اند - به طرز هولناکی نازل است. لاجرم وارد گوشه هایی از تحولات تاریخی اروپا و اینکه اروپا یا غرب چگونه غرب شده بود، شدیم.

این البته همه داستان نبود. بخش دیگر انگیزه نگارش این کتاب فقر و جهل عمومی ای است که در جامعه ایران پیرامون غرب یا اروپا وجود دارد. در فرهنگ عمومی با غرب به استعمار، غارت، تجاوز، استثمار، مادی گری، فساد اخلاقی، فریب و... بین شده است. بالطبع وقتی فرهنگ و تمدنی دستاوردی به جز فساد و تباهی نداشته باشد، تکلیف آینده اش هم روشن است. نیمی از نوشته های ما پیرامون غرب دربرگیرنده آن هستند که چقدر این تمدن در گذشته به کشورها و ملت های دیگر تجاوز کرده و بهیمه دگرش هم پیرامون انواع بحران های عدیده ای است که غرب با آنها روبه روست. چون بحران ها و بن بست های اقتصادی، تا بحران هویت، تا فساد و سقوط اخلاقی، تا پوچی و سرگشتگی و انواع بحران های دیگری که تمدن غرب به زعم ما ایرانیان ابریده و آنها دچار شده است. طبیعی است که تمدنی که در گذشته (و البته امروز) به جز تجاوز، استثمار و استثمار دستاورد دیگری نداشته و امروز هم با انواع بحران ها و اخلاق ارزشی، هویتی و اقتصادی روبه روست آینده آن هم به جز سقوط و تباهی کامل چه دیگری می تواند باشد. در حقیقت نسل هایی که در ایران تربیت می شوند، هیچ دانش و آگاهی حقیقی و راستینی از غرب و گذشته آن به آنان آموزش داده نمی شود؛ بنابراین و به تعبیری خیلی هم جای شگفتی ندارد که چرا دانشجویان دوره دکترای مان این قدر در جهل و فقر آگاهی نسبت به غرب و تاریخ آن به سر می برند. این کتاب در اصل تلاشی اندک در برابر سیل آموزش های ایدئولوژیک و شست و شوی مغزی ای است که در همه بخش های جامعه از جمله مراکز آموزشی مان علیه غرب داده می شود. «غرب چگونه غرب شد» می خواهد به مخاطب بگوید که برخلاف

بمباران تبلیغاتی‌ای که شبانه‌روز دارد در ایران علیه غرب صورت می‌گیرد، آنچه غرب را غرب کرد، استعمار، استثمار، غارت، تجاوز، زورگویی و... نبود، بلکه غرب امروز محصول رنسانس، رفرماسیون یا نهضت اصلاح دینی، مرکانتالیزم، کشف قاره آمریکا، خردگرایی و انقلاب علمی، نهضت روشنگری، انقلاب صنعتی... و اندیشمندانی همچون دکارت، مارتن لوتر، گالیله، کپلر، جان لاک، نیوتن، اصحاب دایره المعارف، و... بوده است؛ به بیان دیگر، غرب شدن غرب محصول چند صد سال پیشرفت و ترقی اروپا از قرون وسطی به بعد بوده است.

می‌ماند تقدیر و تشکر از همه کسانی که در نوشتن این کتاب، دینی بر من دارند. حقیقتش بخوانندگان نگارش بخش‌هایی از این کتاب که شامل مباحث نظری، فکری، فلسفی و اندیشه‌ها می‌شد برایم بسیار دشوار بود، چون در حوزه تخصصی‌ام نبودند. این بخش‌ها عمدتاً در فصل هشتم کتاب که دربرگیرنده جریان‌های فکری عصر روشنگری می‌شوند، قرار داشتند. از آنجاکه وسواس زیادی داشتم که نکند مطالب این بخش نادرست باشند، بنابراین از شمارای از دانشجویانم که به عنای دانش‌شان در این حوزه‌ها یقین داشتم، خواست کردم تا این بخش‌ها را به دقت مطالعه کنند. دکتر محمدتقی (بابک) ابراهیمی خوجین، دکتر اصغر محمدزاده، محمد سالاروند، حسین اصبغی، دکتر ارسلان سلیمانی، حامد روشن چشم، خانم دکتر نیلوفر چینی چیان و همکار ارجمندم آقای دکتر جواد بیکر معینی علمداری از جمله عزیزانی بودند که به‌ویژه این بخش‌ها را مطالعه کردند و نگاه اشکال‌هایی بر آن وارد کرده و اشتباهاتی نیز متذکر شدند. در این رساله و در مرحله بعدی باید از مرحوم خواهرم بانو دکتر فاطمه زیباکلام و دانشجوی دکترا خانم یحانه پورمؤمن اهرابی هم نام ببرم. این دو انصافاً دین زیادی بر گردن من و این کتاب دارند؛ خواهرم که در حوزه اندیشه در غرب انصافاً باسواد و ملاحظه‌فصل مربوط به «عصر روشنگری» را سطر به سطر خواند و پیشنهادهای بسیاری برای خانم پورمؤمن نوشت که عمدتاً شامل افزودن منابع و مآخذ برای آن فصل و مابقی بخش‌های کتاب بود که شامل مباحث نظری و فکری می‌شدند. مباحث بخش مربوط به کانت به‌ویژه توسط آن دو تهیه شدند. درعین حال همکاری با خواهرم

و خانم پورمؤمن در نیمه راه ایتر ماند، علی‌رغم آنکه خانم پورمؤمن دو، سه ماه بر روی گردآوری منابع کار کرده بودند. هر دوی آنان فقدان منابع در کتاب را نقص و ایرادی اساسی می‌دانستند. آنان استدلال می‌کردند که بدون ارائه مرجع و منابع موثق، کتاب از هیبت یک اثر علمی خارج می‌شود و علی‌رغم زحمات فراوانی که برای تألیف آن به کار رفته است، نمی‌تواند مدعی جایگاه علمی شود. من به من پذیرش اصل ایراد و انتقاد آنان، و اینکه بدون ارائه منابع و مآخذ معتبر مستند، اعتبار و ارزش هر کتابی از جمله این اثر، عملاً خدشه‌دار شده و به زیر سؤال می‌آید. با این حال میان اصرار آقای سیدعلیرضا بهشتی شیرازی (ناشر) برای چاپ کتاب، یک‌سو، و اصرار خواهرم و خانم پورمؤمن برای عدم تعجیل، و تأمل بیشتر به منظور تنای بیشتر و تهیه فهرست منابع، من اولی را برگزیدم. فرد دیگری که از ایشان هم باید صمیمانه تشکر و قدردانی کنم، خانم شیوا بهفر یکی از دانشجویانم است که بیش از یک سال دست‌نویس اولیه کتاب را تایپ و تصحیح کردند، به‌علاوه تمام اسامی لاتین را هم با تاریخ‌های مربوطه افزودند. خانم استلا اورشان هم با تصحیح سه نسخه نهایی حسب معمول من را بیش از پیش وام‌دار خویش کردند. خانم شهین خاصی در نسخه نهایی کتاب را ویراستاری نمودند. هنوز اما یک «نفر» دیگر مانده است که در نوشتن این کتاب بیش از همه به او مدیونم و قطعاً اگر آن بزرگوار نبود، هرگز «غرب چگونه غرب شد» تولد نمی‌یافت: فقر و عقب‌ماندگی باورنکردنی علوم انسانی در کشور و علوم سیاسی بالاخص در ایران.

در تمام مدتی که مشغول کلنجار رفتن با خود بودم که چگونه به علم ارم بگیرم «غرب چگونه غرب شد» علی‌رغم تمامی زحمات‌های ایشان و خانم پورمؤمن در نهایت باز هم بدون منبع و مآخذ چاپ خواهد شد، نمی‌دانستم که او به هنگام چاپ این کتاب در میان ما نخواهد بود.

صادق زیباکلام

فروردین یک‌هزار و سیصد و نود و پنج

مقدمه

این کتاب «مان‌گو» که از نام آن پیداست، قصد آن دارد تا به مخاطب بگوید که «غرب چگونه غرب شده» شاید نخستین پرسشی که به ذهن خواننده برسد آن باشد که مگر ما بر سر آن نیستیم؟ این همه تاریخ که از دبستان تا دانشگاه به ما آموزش داده می‌شود عنایت‌الاسول یکی از ابتدایی‌ترین اهداف آنها یافتن پاسخ همین پرسش است؛ و این واقعیت آن است که حجم دانش ما از غرب به شکل حزن‌انگیزی سطحی و ناچیز است. فصل نخست این کتاب به بررسی دلایل تاریخی این بی‌علم و اطلاعاتی عمیق ما از غرب اختصاص یافته است که در این مقدمه بسیار کوتاه به آن اشاره کرده‌ایم. قبل از آن «ا» گزاره «غرب چگونه غرب شد» ممکن است مخاطب را با این پرسش روبه‌رو کند که مراد از «غرب» در این گزاره کدام غرب است؟ آیا مراد ما از غرب محدوده جغرافیایی مشخصی است، یا مراد ما از غرب کلی‌تر بوده و دربرگیرنده «غرب» به معنای «تمدن غرب» است؟ بگذارید با این پرسش که آیا مراد ما از «غرب» یک «محدوده جغرافیایی» است یا یک «محدوده تمدنی» شروع کنیم: مراد ما از «غرب» در این کتاب به معنای یک محدوده جغرافیایی است که عمدتاً شامل جنوب، غرب و شمال اروپای امروزی می‌شود. صد البته تحولات تاریخی‌ای که در این بخش از اروپا در فاصله قرن‌های چهاردهم تا هجدهم (که در حقیقت محدوده تاریخی این کتاب است) اتفاق می‌افتند، نه تنها چهره اروپا را تغییر می‌دهند، بلکه زمینه‌ساز ظهور

«تمدنی» می‌شوند که مابقی جهان را هم تکان می‌دهد. اما در خصوص پرسش نخست: حجم اندک دانش ما پیرامون غرب.

بگذارید از اینجا شروع کنیم که مشکل فقط در «کم‌دانشی» یا حتی «بی‌دانشی» باورنکردنی ما پیرامون غرب نیست، مشکل اساسی‌تر و بنیادی‌تر آن است که دانش ما پیرامون غرب به نحو باورنکردنی‌ای تحریف‌شده، مجعول، غیرواقعی و در یک کلام ساخته‌وپرداخته ذهنیت‌های خودمان از غرب است؛ ذهنیت‌هایی که برآمده از آرا و عقاید سیاسی و ایدئولوژیک‌مان است، بدون کمترین ارتباطی با واقعیت‌ها. اینکه چرا این‌گونه شده است، داستان مفصلی دارد که دربرگیرنده یک تاریخ پرتاعلم و پست‌ساله از ابتدای قرن نوزدهم تا به امروز است و به‌اختصار در بخش بعدی به آن پرداخته شده است. در بخش عمده‌ای از این دو قرن غرب قدرت مسلط در کشورها بوده و بالطبع در پی تحقق منافع خودش بوده است تا دغدغه آنچه به خیر و صلاح ما بوده باشد و درعین حال در کشور ما نیز با قدرت و اقتدار عمل می‌کرده است. شاید یک دلیل نفرت از غرب در میان ما ایرانیان، این احساس تحقیر شدن از سوی غربی‌های متعصب در خانه‌مان بوده است. دلیل دیگر نفرت از غرب می‌تواند مشاهده پیشرفت و ترقی غرب در مقابل عقب‌ماندگی ما بوده باشد. به‌هرحال آنچه مسلم است در بخش‌های متأخرتر این دویست سال، بغض و کینه غربی نسبت به غرب در میان بسیاری از ایرانیان وجود داشته است. البته ما همواره مداخلات، توطئه‌ها و مناسبات ظالمانه اقتصادی غربی‌ها را مقصر در بیزاری‌مان از آنها اعلام کرده‌ایم؛ اما نگاهی به کشور غرب، است بلندبالای‌مان علیه غرب حکایت از آن دارد که در بسیاری از موارد «توطئه‌ها» «مداخلات» و «کارکردهایی» را که به غربی‌ها نسبت داده‌ایم و نیز اعمال مناسبت یک‌سویه و «ظالمانه»ی غربی‌ها نسبت به خودمان، بیش از آنکه در عالم واقعیت اتفاق افتاده باشد معلول تصویر و تصورات کینه‌توزانه‌مان علیه غربی‌ها بوده است. سخنی به اغراق نرفته اگر گفته شود که در بسیاری از موارد ما عملکرد غربی‌ها را چه در داخل کشور خودمان و چه در کشورهای دیگر به گونه‌ای برای خودمان می‌سازیم و درست‌تر گفته باشیم «تحریف» می‌کنیم که با پارادایم و اهریمنی که از غرب

برای خودمان ساخته‌ایم مطابقت پیدا کند. به عبارت دیگر، مهم نیست که واقعیت چیست و چه بوده است، ما آن را به گونه‌ای برای خودمان «تزیین» کرده و به «تحریف» درآورده‌ایم که با چهارچوب‌های ذهنی منفی‌ای که از غرب داریم، هم‌خوانی پیدا کند. به واسطه این وضعیت و قبل از پرداختن به اصل موضوع «غرب چگونه غرب شده»، در نخستین فصل کتاب ارزیابی تاریخی فشرده و مختصری از دو قرن آشنایی و مراوده ما با غرب صورت گرفته است. هدف این فصل بررسی پستی و بلندی‌ها، قبض و بسط‌ها و تغییر و تحولاتی است که در نگاه سال‌های مختلف ایرانیان نسبت به غرب طی این دو قرن اتفاق افتاده است. کار مهم دیگری که در این فصل صورت گرفته است ریشه‌یابی پیدایش «غرب‌ستیزی» در ایران است و اینکه چرا و چگونه است که «غرب‌ستیزی» با پدیده دیگری به نام «ترک‌ستیزی» بعد از انقلاب هم‌زادپنداری پیدا کرده است و ظرف ۳۶ سال گذشته عرصه جدگیری کلان سیاست‌های خارجی و داخلی نظام را شکل داده است. بازگردیم به پاستر محوری کتاب: «غرب چگونه غرب شده؟» اروپای ماقبل رنسانس یعنی اروپای قبل از قرن چهاردهم را با هر معیار و ملاکی که در نظر بگیریم از شرق (تمدن‌های چین، ایران و اسلام) بسیار عقب‌مانده‌تر بود؛ چه از نظر علمی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، تجارت، شهرسازی و شهرنشینی و چه از هر حیث دیگری. دست‌کم قبل از پیدایش رنسانس در قرن چهاردهم، تمدن، توسعه، تجارت، صنعت، علوم، فلسفه، شهرنشینی، پزشکی و در یک کلام «مدنیت» در شرق بود. شهرهای بزرگ اروپا را مقایسه با بغداد، ری، خوارزم، نیشابور، فرغانه، دمشق (و البته چین) روستاهای عقد افتاد ای بیش نبودند. بغداد جدای از مرکز تجارت جهانی و ثروت، مرکز پزشکی بیمارستان بود و از اطراف و اکناف منطقه برای مداوای بیماری‌های صعب‌العلاج و تهیه دارو به پایتخت امپراتوری اسلام می‌آمدند. جایگاه دمشق و حلب در تجارت بین‌المللی میان شرق و غرب معادل نیویورک و لندن امروزی بود. پیشرفته‌ترین تسلیحات آن روزگاران را صنعتگران شام تولید می‌کردند. اگر فرض بگیریم که در آن مقطع هم همچون امروز جایزه نوبل اهدا می‌شد، علما و دانشمندان شرق و عمدتاً

هم علمای حوزه تمدن اسلامی در طب، داروسازی، ریاضیات، هیئت، نجوم، جغرافیا، فلسفه، کیمیا و... تمامی جوایز نوبل را درو می کردند، در حالی که بسیاری از فرمانروایان اروپا حتی اسم شان را هم نمی توانستند بنویسند. البته تمدن اسلامی هم از قرن یازدهم شروع به افول کرده بود. نکته ای که به بحث ما بیشتر مربوط می شود این است که چه قبل از قرن یازدهم که تمدن اسلامی در اوج بالندگی اش بود و چه از این مقطع به بعد که تمدن اسلامی شروع به افول کرد، اروپا همچنان به تیر امروزه در عقب ماندگی کامل تمدنی (در مقایسه با شرق) به سر می برد، اما دو سه قرن پس از آن، این گونه نیست. با همان سرعتی که آن تمدن باشکوه در شرق اروپا اول می رود، غرب آغاز به برخاستن می کند. البته دقیق تر خواسته باشیم بگویم، افول تمدن شرق کم و بیش از قرن یازدهم شروع می شود و بیداری یا بالندگی غرب از قرن چهاردهم. اما صرف نظر از اختلاف زمانی میان افول یا آغاز به افول یکی و دیگری شروع برخاستن دیگری، یک چیز مسلم است: اگر مشاهده گری در قرن چهاردهم صد پری جامع از غرب می گرفت و چند قرن بعد یعنی در پایان قرن هجدهم مجدداً تیریر دیگری یا مشاهدات جدیدی از همان غرب ارائه می شد، باور نمی کرد که این همان غرب سیصد سال پیش است. هیچ جنبه ای از زندگی غرب نبود که در آن سه قرن تیر و رو نشده باشد. از نگاه انسان غربی به خودش، به طبیعت، به هستی، به آفرینش، به تاریخ، به مذهب و کلیسا گرفته تا نگاهش به حکومت، قدرت، قانون، حق، ثروت و ثروتمندی، تا به اخلاق، مناسبات اجتماعی و فردی، ازدواج، ادبیات، هنر، معماری و شهرسازی، تا... این فقط نگاه انسان غربی به هستی و جهان پیرامونش نبود که زیر و رو شده بود، بلکه مناسبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هم طی آن سه قرن دگرگون شده بودند. نظام کهن فئودالیت قرون وسطی با بیش از یک هزار سال قدمت تاریخی اش ترک های عمیق برداشته و منظمأ در حال ریزش بود.

هدف ما در این کتاب نه پرداختن به مباحث کلامی، معرفتی، متامعرفتی، آنتولوژیکال یا هستی شناسانه، فلسفی و نظری این تغییرات است و نه پرداختن به الهیات، اخلاق، شریعت یا انسان شناسی، و نه کتاب سودای آن دارد که بگوید

چه درست است و کدامین غلط. از این بابت خوشبختانه با کمبود زیادی مواجه نیستیم. در ایران بعد از انقلاب کسر قابل توجهی از آثاری تألیف شده‌اند که به زعم خودشان در مقام بررسی و تحلیل و تبیین این پرسش‌ها برآمده‌اند. در کنار آثار تألیف‌شده در خصوص غرب و غرب‌شناسی، حجم قابل توجهی سخنرانی، سمینار، فصلنامه، مقاله‌های «علمی» و پژوهش در خصوص غرب و غرب‌شناسی در مقام تبیین پرسش‌های بالا برآمده‌اند. شاه‌بیت تمامی‌شان کم‌وبیش یکسان است: «نگر بر آن‌اند تا به زعم خودشان از یک سو ضعف‌ها، مفاسد، تباهی‌ها، مظالم، گمراهی‌ها، انحرافات و کاستی‌های غرب را برملا سازند و از سویی دیگر هم نشان دهند که چگونه غرب و تمدن فاسد آن در آستانه سقوط و زوال قرار دارد؛ بنابراین چرا که - بن علم و آگاهی واقعی پیرامون غرب به مخاطب نمی‌دهند. «غرب چگونگی غرب شد» برخلاف بسیاری از این آثار، نه در مقام محاکمه غرب برآمده است، نه سعی آن را دارد که فساد و تباهی غرب و تمدنش را برای مخاطب تشریح دهد. سقوط محتوم آن را به اثبات برساند، و نه برعکس می‌خواهد مخاطب را مجاب کند که غرب را باید بر روی تاج سرمان بگذاریم و آن را «حلواحلوا» کنیم. صرف‌نظر از آنکه غرب چه هست و چه نیست و چه باید باشد و چه نباشد، این آثار صرفاً تلاش کرده است تا نشان دهد که «غرب چگونه غرب شد». هدف کتاب آن است که نشان دهد آن تحول تاریخی که منجر به بیداری و پیشرفت غرب شد چگونه اتفاق افتاد. چگونه غرب توسعه‌نیافته‌ای که جهان‌بینی آن را کلیسا رقم می‌داد، فئودالیت با قدمتی یک‌هزارساله ساختار آن را تشکیل می‌داد و غایت اقتصادش به تعالی و انتقال محصولات کشاورزی با گاری از یک نقطه آن به نقطه دیگری محل می‌شد، اروپایی که وقتی جهانگردانش در قرن‌های سیزدهم و چهاردهم شرق را می‌دیدند آن‌چنان مات و مبهوت و شگفت‌زده می‌شدند که از آن به عنوان رؤیا و سرزمین هزارویک شب یاد می‌کردند، اروپایی که فرمانروایان آن دست‌کم تا قرن پانزدهم نام خود را هم نمی‌توانستند بنویسند، چگونه بدل به اروپای بالنده در صنعت و اقتصاد، پیشرو در علم و تفکر و جلودار در معرفت و آگاهی شد. چگونه اقتصاد

کشاورزی محدود و بخور و نمیر اروپای قرون وسطی که غایت آن ارسال کالا از یک شهر و منطقه به شهر دیگر و منطقه دیگر بود، بدل به اقتصاد توانمند صنعتی شد که عملاً دنیا را به دنبال خود کشید. چگونه غربی که قرن‌ها عقب‌تر از شرق بود توانست به پای آن برسد و شرق را با فاصله حیرت‌انگیزی پشت سر بگذارد. واقع مطلب آن است که با بحث‌های شکسته‌بسته، کج و معوج، مغشوش، سرپا تحریف و بدتر از همه ایدئولوژیک‌زده نمی‌توان به این پرسش تاریخی پاسخ داد. همچنان که آن همه سیاه‌مشق‌های ایدئولوژیک‌زده و آن همه فلسفه‌بافی‌های سیاست‌زده پیرامون غرب طی این ۳۶ سال کمترین پاسخی نتوانسته‌اند به این پرسش تاریخی بدهند که به راستی «غرب چگونه غرب شد؟»

صادق زیباکلام

دی‌ماه یک‌هزار و سیصد و نود و چهار